

تغییر شکل و تعدد روایات در ضرب المثل‌های فارسی

دکتر حسن ذوالفقاری*

zolfagari_hasan@yahoo.com

یکی از ویژگی‌های مثل‌ها تعدد روایات و تغییر شکل آنهاست. خلاف مثل‌های عربی که تغییر در آنها را جایز نمی‌دانند که «الامثال لا تُعیر» (قطامش، ۲۰۱: ۱۴۰۸) این موضوع یکی از تفاوت‌های مثل فارسی با عربی است. مثل معروف «مرگ می‌خواهی برو گیلان» به شکل‌های دیگر زیر در مناطق مختلف ایران کاربرد دارد:

مرگ می‌خواهی برو بهاباد (کرمانی)

مرگ می‌خواهی برو قندز (افغانی)

مرگ می‌خواهی برو هکون (جهرمی)

مرگ می‌خواهی برو گرواز (گیلانی)

مرگ می‌خواهی برو تهران، کک می‌خواهی برو گیلان (مازندرانی)

مرگ می‌خواهی برو گیلان، دین داری برو دادگاه (آلاشتی)

مرگ می‌خواهی برو گیلان، کرباس می‌خواهی برو ابرقو (زرقانی)

این مثل در هر منطقه‌ای با توجه به مقصود و شرایط مورد نظر آنجا درآمده است. در سه مثل اخیر بخشی افزوده نیز دارد که این پاره افزوده باعث توازن و آهنگین شدن و افزایش بار معنایی آن نیز شده است.

یکی از ویژگی‌های ادبیات عامه تعدد روایات است. تعدد روایات را در افسانه، ترانه، مثل، چیستان و لالایی هم می‌توان دید. مثل‌ها هم که بخش مهمی از ادبیات عامه را تشکیل می‌دهند، این ویژگی را در خود دارند.

علت این تعدد و گوناگونی روایات، تعدد راویان است. اگر راویان فرهنگ عامه، مردم باشند، هرکس با توجه به ذوق و علاقه، نیازها

* عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس

یکی از ویژگی‌های ادبیات عامه تعدد روایات است. تعدد روایات را در افسانه، ترانه، مثل، چیستان و لالایی هم می‌توان دید. مثل‌ها هم که بخش مهمی از ادبیات عامه را تشکیل می‌دهند، این ویژگی را در خود دارند

شرایط زمانی و مکانی، اقلیم، فرهنگ، شرایط خاص و بسیاری عوامل دیگر مثل‌ها را به نفع خود مصادره به مطلوب می‌کند و به قیاس مثل اصلی، نمونه‌هایی دیگر را می‌سازد. گاه نیز علت این تغییرات تبدیل کلیدواژه‌ای به هم معنا و مترادف آن است، چنان که به جای «آدم» از مترادف‌هایی چون «مرد»، «انسان»، «شخص» و «آدمیزاد» استفاده می‌شود؛ مثلاً:

آدمیزاد شیر خام خورده است.

بنی‌آدم شیر خام خورده است.

انسان شیر خام خورده است.

بشر شیر خام خورده است.

آدمی شیر خام خورده است.

همچنین در مثل «هزار تا کوزه بسازد یکیش دسته ندارد» به جای «کوزه» از کلیدواژه‌های قریب‌المعنی و هم‌نوع و مشابه - و نه مترادف - چون سبو، چاقو، آفتابه، آغل، قبا، کیسه، تیشه و ... استفاده شده است:

هزار/ صدتا کوزه (سبو) بسازد یکیش دسته ندارد.

هزار/ صدتا چاقو بسازد یکیش دسته ندارد.

صدتا آفتابه بسازد یکیش دسته ندارد.

صدتا آغل ببندد یکیش کهره‌کور ندارد.

صد/ هزارتا قبا بدوزد یکیش آستین ندارد.

صد/ هزار کیسه بدوزد یکیش ته ندارد.

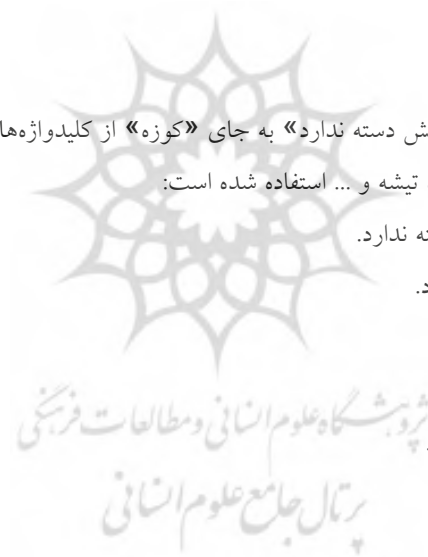
صدتا تیشه تراشد یکیش دسته ندارد.

صدتا سد ببندد یکیش بسته نمی‌شود.

صدتا تخم‌مرغ بشکنند یکیش زرده ندارد.

صد دسته گندم ببندد یکیش دانه ندارد.

هزار خانه بسازد یکیش سقف ندارد.



تغییر این کلیدواژه‌ها و مطالعه سیر تحول آنها ممکن است ما را به نتایج قابل توجهی برساند؛ از جمله آن که برخی مثل‌ها میان مشاغل مختلف رفته و به تناسب شغل آنان تغییر کرده است؛ چنان که مثل‌های بالا در حوزه مشاغلی چون چاقوسازی، صنعتگری، دامپروری، کشاورزی، خیاطی و بنایی به شکل‌های مختلف درآمده است.

مثل «احمدک بس خوشگل بود، آبله هم درآورد» به شکل‌های زیر ضبط شده است:

مبارک بس که خوشگل بود آبله هم درآورد.

عروس خانم از بس قشنگ بود، آبله هم درآورد (آذری)

عروس، خوشگل بود سالک هم درآورد (شیرازی)

آقا خیلی خوشگل بود زد و آبله هم درآورد (آذری)

کاکامبارک از بس خوشگل بود آبله هم درآورد (عوام)

گوزل آغا خیلی خوشگل بود، زد آبله هم گرفت (آذری)

کاکاسیاه از بس خوشگل بود، آبله هم درآورد (عوام)

میمون خیلی خوشگل بود، آبله هم درآورد (تهرانی)

حسنی خیلی خوشگل بود، آبله هم درکرد (تهرانی)

فاطی خیلی خوشگل بود، جوش هم درآورد (سوادکوهی)

در این مثل‌ها تنها نهاد (فاعل) در محور جانشینی تغییر کرده است و تغییرات در سایر اجزای جمله اندک است. اغلب این تغییرات، در کلیدواژه‌های اصلی و استعاری مثل‌ها صورت می‌گیرد. این ساخت قیاسی ممکن است بر اثر تحولات زبانی باشد و کلمات قدیمی و تاریخی و غیرمستعمل جای خود را به واژگان امروزی بدهند. مثل «با همه بله با من هم بله» به ترتیب تاریخی به شکل‌های زیر ضبط شده است:

با همه پلاس با ما هم پلاس

با همه سالوس با ما هم

با همه پنج با من هم پنج

با همه ها با من هم ها

با همه بله با ما هم بله

در این نمونه‌ها واژه «پلاس» و «سالوس» به «ها» و «بله» و «پنج» تبدیل شده‌اند.

گاه کلیدواژه‌ها تغییر نمی‌کنند، بلکه این تغییر، جابه‌جایی ارکان جمله در محور هم‌نشینی است. این نوع از ویژگی‌های گفتار است:

دایه مهربان‌تر از مادر را باید پستان برید.

پستان دایه مهربان‌تر از مادر را باید برید.

دایه از مادر مهربان‌تر را باید پستان برید.

باید پستان دایه مهربان‌تر از مادر را برید.

در این جابه‌جایی، گزاره ثابت مانده و بقیه اجزا جابه‌جا شده‌اند.

گاه میزان تغییرات بسیار بیشتر است؛ چنان که در مثل «سیبی را به هوا بیندازی تا به زمین برسد هزار چرخ می‌خورد» بیش از سی شکل یافته است و این تغییرات تنها مربوط به کلیدواژه‌های اصلی نمی‌شود، بلکه تمام کلمات آن تغییر می‌کند:

- سیبی را که به هوا بیندازی تا به زمین برسد هزار چرخ می‌خورد.

- سیب را که به هوا بیندازی هزار چرخ می‌خورد تا دوباره به زمین می‌رسد (هبله‌رودی/شکورزاده)

- یک سیب را که به هوا بیندازند هزار (چندین) چرخ می‌زند تا دوباره به زمین برسد (شکورزاده/کوچه/عوام/دهخدا/هزاره‌ای)

- سیب را که به آسمان بیندازی هزار چرخ می‌خورد تا به زمین برسد.

- یک سیب را که به هوا انداختی هزارتا چرخ می‌خورد تا دوباره به زمین می‌رسد.

- اگر سیبی را به هوا بیندازی هزار تا قل می‌خورد تا به زمین برسد.

- سیبی که بالا می‌رود، تا پایین بیاید هزار تا چرخ می‌خورد تا برسد به زمین.

- تا یک سیب را به آسمان می‌اندازی پایین بیاید صد تا چرخ می‌زند.

- نارنجی که بالا و پایین می‌رود، صد لا چرخ می‌خورد (بزدی)

- سیب را چون به هوا اندازی تا بر زمین آید هزار (چندین) چرخ زند (دهخدا)

- سیبی که بالا بیندازی، تا پایین بیاید هزار چرخ می‌خورد (کوچه/امثال موزون/عوام)

- سیب تا از درخت بر زمین افتد، صد بار معلق می‌خورد (آذری)

- سیب تا فرود آمدن، هزار چرخ می‌زند (تاجیکی)

- روی هر سنگی هزار تا چرخ می‌خورد (مشهدی)

- روی یک آجر (سنگ) هزار (صد، شصت) چرخ می‌زند (می‌خورد) (بهمیناری/عوام/نامه داستان/خرمی/بافقی/فرهنگ‌نامه/تهرانی)

- کلاه را که به هوا انداختی تا به سر برگردد هزار چرخ خورد (دهخدا/شکورزاده)

- کلاه را به بالا می‌اندازی هزار چرخ می‌خورد و پایین می‌آید (نامه‌ی داستان)

و ...

کلمات تغییر یافته این مثل در نمونه‌های دیگر به شرح زیر است:

به جای «سیب» کلاه، سنگ، سکه، توپ؛

به جای «هوا» آسمان، بالا؛

به جای «بندازی» انداختی، می‌رود، می‌خورد، برود، می‌اندازی، بندازد، پرتاب کنی؛

به جای «زمین» پایین؛

به جای «برسد» برگردد، می‌رسد، بیاید؛

به جای «هزار» صد؛

به جای «چرخ می‌خورد» چرخ می‌زند، قیل می‌خورد.

به جای «که» یک، اگر، تا؛

ژرف ساخت دستوری و معنایی مثل‌ها (محور هم‌نشینی) یکی است. تفاوت در روساخت و محور جانشینی آنهاست.

در محور هم‌نشینی تمامی روایت‌ها از سه پاره شامل یک پایه و دو پیرو تشکیل شده است که جمله پایه چهار جزئی (نهاد+ مفعول+

متمم+ فعل) و جمله پیرو اول سه جزئی (نهاد+ مسند+ فعل) و جمله پیرو دوم هم سه جزئی (نهاد+ مفعول+ فعل) است.

تغییرات در برخی از مثل‌ها چنان است که ساخت دستوری دو مثل متفاوت است، ولی مفهوم و برخی کلیدواژه‌ها یکی است:

به کناره‌اش نگاه کن کرباس را بخر، به مادرش نگاه کن دخترش را بگیر (آذری)

ننه ببین دختر بستان، کنار کرباس ببین کرباس بستان (زرقانی)

دختر می‌خواهی مادرش (مامایش) را ببین، کرباس می‌خواهی پهنایش را ببین (شکورزاده / کوچه / عوام)

کرباس را از بر بگیر، دختر را از مادر (افغانی)

کرباس می‌خواهی کناره‌اش را نگاه کن، دختر می‌خواهی مادرش را نگاه کن (الیکایی)

کرباس را کنارش ببین، دختر را برادرش ببین (کوچه / افغانی)

و یا:

خدا نجار نیست، اما در (لت) و تخته را خوب به هم می‌اندازد (شکورزاده)

خدا تخته تراش نیست، به هم انداز است (دهخدا)

اگر خدا نجار نیست در و تخته را خوب به هم می‌اندازد (بختیاری)

خدا نجار نیست اما در و تخته را خوب با هم جفت و جور می‌کند (دهخدا)

خدا نجار نیست ولی تخته به تخته می‌زند (گیلکی)

خدا نجار نیست ولی لنگه در به لت‌انداز خوبی است (شاهرودی)

خدا نجار نیست ولی خوب تخته‌پاره‌ها را با هم جور می‌کند (سنگسری)

خدا نجار نیست اما تخته را به تخته می‌اندازد (لری)

دلیل دیگر تعدد روایات امثال، ضبط نشدن آنهاست. مثل‌ها چون سینه به سینه نقل می‌شوند، هنگام انتقال، اجزای جمله بنا به ضرورت مکانی، کلامی و یا هر دلیل دیگر تغییر می‌کنند و یا بخشی حذف یا اضافه می‌شوند یا کلیدواژه‌ای تغییر می‌کند.

کثرت تداول و کاربرد امثال در میان مردم باعث می‌شود هرکس مثل را به گونه‌ای که می‌خواهد در کلام خود استخدام نماید. در این کاربردها، افعال صرف می‌شوند و جمله‌ها در وجوه و زمانهای مختلف و متناسب با موقعیت به کار می‌روند؛ مثلاً:

مگر بلال که مُرد اذان گو پیدا نشد؟

بلال که مُرد اذان نگفتند؟

بعد از بلال اذان گو قحط نمی‌شود.

حالا مگر بلال است که اگر بمیرد اذان گو قحط شود؟

هم بلال مُرد، هم اذان گو پیدا شد

مگر می‌شود بعد از بلال کسی اذان نگوید؟

بلال مُرد و اذان گو هم پیدا شد.

اگر بلال بمیرد، صبح نمی‌شود؟

و....

گاه تعدد روایات نتیجه تصحیف، تحریف و یا تبدیل و حتی به‌روز کردن مثل‌هاست؛ چنان‌که «گرگ بالان دیده» بر اثر مرور زمان به «گرگ باران دیده» بدل شده که برای مردم مشهورتر است.

آنچه در مورد تغییر شکل مثل‌ها گفتیم به مثل‌های غیرمنظوم مربوط می‌شود، مثل‌های منظوم و امثال شعری کمتر دچار تغییر می‌شوند.

تغییرات تنها در حد تبدیل یک کلیدواژه به کلیدواژه هم‌معنی آن است. هر گونه تغییر باعث اختلال و به هم‌ریختگی وزن می‌شود.

اما تفاوت مثل‌های مترادف با مثل‌هایی که نظیر هم هستند چیست؟



ژئوشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

یک ویژگی مثل‌ها داشتن نظایر متعدد است که برای فهم بیشتر معمولاً در کتاب‌های امثال به کمک همین نظایر معنی و مفهوم و کاربرد مثل را روشن‌تر می‌سازند؛ مثلاً برای مثل «به دشت آهوی ناگرفته میخس» نظیرهای زیر را در کتاب‌های مثل می‌توان یافت:

- ماهی را در دریا می‌فروشد.

- پوست خرس نرده می‌فروشد.

- ناخورده شکر می‌کند.

- اسب نگرفته نعلش را می‌فروشد.

که همگی این مثل‌ها دلالت بر خیال‌بافی و شتاب درکار دارند.

هر مثلی که نزد مردم اهمیت بیشتری داشته باشد، نظایر آن بیشتر است. گاه این نظیرها از طریق اخذ و اقتباس وارد امثال فارسی می‌شوند. طبیعی است که ملت‌ها بر اثر عواملی چون ترجمه، سفر و بازرگانی از امثال یکدیگر استفاده می‌کنند. هرچه میزان ارتباط فرهنگی اقوام و ملت‌ها بیشتر باشد این تأثیرپذیری بیشتر خواهد بود. ایرانیان و اعراب به واسطه نزدیکی فرهنگی و دینی درهم و برهم تأثیر بیشتری گذارده‌اند تا فرهنگ‌های دیگر. در سده‌های اخیر به دلیل ارتباط بیشتر ایرانیان با اروپا و غرب تعدادی از مثل‌های آنان در زبان فارسی رایج و وارد شده است و شناسنامه ایرانی به خود گرفته است؛ مثل:

املای نوشته بیست است.

تفرقه بینداز و حکومت کن.

احتیاج مادر اختراع است.

به جای ماهی، ماهی‌گیری یاد بده.

برخی از مثل‌ها به دلیل عام بودن بی‌آن که ترجمه شده باشند، در تمامی زبانها نظیر و شبیه دارند؛ مثلاً:

زیره به کرمان می‌برد. (ایرانی)

فلفل به هندوستان می‌فرستد. (هندی)

سماور به تولا می‌برد. (روسی)

خرما به بصره حمل می‌کند. (عربی)

زغال سنگ به نیوکاسل می‌برد. (انگلیسی)

به دلیل رواج موضوع و کاربرد فراوان آن به یقین در میان امثال ملل دیگر نیز مثل‌هایی با همین مضمون وجود دارد.

با همه این احوال مثل‌ها در طول زمان از منطقه‌ای به منطقه دیگر کمتر دچار تغییرات اساسی می‌شوند. شاید این تغییر چنان که

اگرچه نمی‌توان تاریخ دقیق پیدایش امثال را روشن کرد، اما به جرئت می‌توان گفت که ضرب‌المثل‌ها از قدیم‌ترین روزگاران وجود داشته و مردم از آن بهره می‌گرفته‌اند

اشاره شد در حد تغییر کلیدواژه باشد. قالب مثل‌ها با وجود ایجاز و اختصار، وزن و آهنگ، جافتادگی و کاربرد فراوان آن کمتر دچار دخل و تصرف می‌شوند. از این رو از سایر انواع ادب ماندگارتر است. علامه دهخدا معتقد است: «مثل در سینه‌ها می‌ماند و از این رو مقاومت یا مخالفت‌های سخت دارد. چنان که دوبار یا سه بار که تغییر خط، ادب و تاریخ و علوم گذشته، ما را یکباره از روی زمین محو کرد، تنها این قسمت را (آن دشمن خانه برانداز) نتوانست از میان بردارد!» (دهخدا، ۱۳۶۶: ۲۱)

یکی از علل این دگرگونی‌ها را باید در قدمت و پیدایش مثل‌ها جستجو کرد.

آیا واقعاً می‌توان گفت مثل‌ها از چه زمانی به وجود آمده‌اند؟ یا چه کسی یا کسانی مثل‌ها را ساخته‌اند؟ واضح است که مثل‌ها بازمانده از سده‌های پیشین‌اند و به شخص یا اشخاص بخصوصی تعلق ندارند. این مثل‌ها در طی قرن‌ها میان اقوام و ملت‌های مختلف گشته و در هر کشوری برحسب ویژگی‌های اقلیمی، فرهنگی، زبانی، آداب و سنن، مذهب و سیاست به شکلی تازه درآمده‌اند. «این امثال را در روزگاران گذشته مردمانی با ذوق و حساس و شوخ‌طبع و نکته‌سنج و علاقه‌مند به تربیت و هدایت خلق ساخته‌اند.» (بهمنیار، ۱۳۸۱: ۷)

شاید به سختی بتوان در یک محدوده فرهنگی مشخصات زمانی و مکانی مثل یا امثالی را یافت؛ زیرا ممکن است مثل‌ها در نقطه‌ای ساخته شوند و کم‌کم در سایر مناطق رواج یابند و بر اثر گذر زمان روزی نیز از میان رفته باشد یا جای خود را به مثلی مشابه با ساختار زبانی دیگر و با واژگان متفاوت داده باشد. اما هرچه هست قدمت مثل قبل از شعر و نگارش خط است. «بعضی مثل را قدیمی‌ترین آثار ادبی می‌دانند که از فکر انسان تراوش کرده است و معتقدند که انسان پیش از آن که شعر بگوید و پیش از آن که خط بنویسد امثال را اختراع کرده و آنها را در محاورات خود به کار برده است. مبدأ پیدا شدن این نوع از سخن به کلی مجهول و تعیینش محال است.» (همان)

اگرچه نمی‌توان تاریخ دقیق پیدایش امثال را روشن کرد، اما به جرئت می‌توان گفت که ضرب‌المثل‌ها از قدیم‌ترین روزگاران وجود داشته و مردم از آن بهره می‌گرفته‌اند.

جملاتی که امروزه به عنوان ضرب‌المثل شناخته می‌شوند، ابتدا تراوش برق‌آسای انسان سخن‌گو بوده که به لحاظ تأثیر، دقت و دلنشینی در ذهن شنوندگان در ضمیر آنان جایگزین شده است. البته نباید نقش کتاب‌های آسمانی و مقدس را از نظر دور داشت که همواره این کتاب‌ها یکی از منابع مهم و الهام‌بخش مردم در ساخت مثل‌ها به شمار می‌رفته است. بخش عمده‌ای از این مثل‌ها نیز از طریق

واعظان و مبلغان و روحانیان دینی به دست ما رسیده است.

پس مثل‌ها در میان مردم و از زندگانی آنان پدید آمده و با مردم نیز پیوندی ناگسستنی داشته‌اند و جز این نمی‌توان پیشینه‌ای دیگر برای آن متصور شد. آراین‌پور (۱۳۸۱: ۴۱) می‌نویسد: «این جملات کوتاه و زیبا مولود اندیشه و دانش مردم ساده و میراثی از غنای معنوی نسل‌های گذشته است که دست به دست و زبان به زبان به آیندگان می‌رسد و آنان را با آمل و آرزوها، با غم‌ها و شادی‌ها، با عشق و نفرت، با ایمان و صداقت و با اوهام و خرافات پدران خود آشنا می‌سازد.»

مردم از میان جمله‌ها، سخنان بزرگان، اشعار و هر آنچه می‌شنوند، با معیار ذوق خود آنچه ساده و فراخور حال آنان است، انتخاب می‌کنند و گاه تغییری کوچک بدان می‌دهند و یا بدون تغییر در طول زمانها به کار می‌برند و دهان به دهان می‌گردد و صیقل می‌خورد. بنابراین مثل‌ها حاصل و عصاره افکار و یادگار خردمندان جامعه و گزیده و نتیجه هزاران فکر و اندیشه است که این گونه در قالب مثل‌ها به ما رسیده است.

پس منشأ پیدایش مثل می‌تواند موارد زیر باشد:

۱. نیاز و احتیاج مردم برای انعکاس تجربیات و عقاید و دیدگاه‌های خود؛
۲. تقلید و جایگزین‌سازی مثل‌ها؛ کهنه با نو؛
۳. وقایع، حوادث و تجارب روزانه؛
۴. ترجمه از متون دینی و زبانهای بیگانه؛
۵. فشرده‌سازی حوادث تاریخی و داستانهای مشهور.

موارد یاد شده، عام بوده و برای هر قوم و قبیله‌ای مصداق می‌یابد. شباهت‌های صوری و معنایی امثال را باید در همین نکته جستجو کرد.

اکنون نمونه‌های دیگری از تغییر شکل امثال را در گستره جغرافیایی ایران می‌بینیم:

- دیگ به آفتابه می‌گوید رویت سیاه است، تابه به پشت می‌افتد و خنده سر می‌دهد (مازندرانی)
- دیگ به تمبک می‌گوید: «روی تو سیاه است» (بختیاری)
- دیگ به دیگ می‌گوید رویت سیاه (شکورزاده / افغانی)
- دیگ به دیگ می‌گوید: «رویت سیاه»، روغن داغ‌کن می‌گوید: «صل علی»، کفگیر می‌گوید: «من هم هستم» (سمنانی)
- دیگ به دیگ می‌گوید رویت سیاه، سه پایه می‌گوید صل علی (بهمیناری / دهخدا / کوچه / تهرانی / قمی / عوام / بیرجندی)
- دیگ به زغال می‌گوید رویت سیاه (خنجی)
- دیگ به ساج می‌گوید رویت سیاه (لارستانی)

- خیلی خوش بو است، دم باد هم می‌نشیند (شکورزاده)
- خیلی خوش پر و پاچه است، شلیته کوتاه هم می‌پوشد (شکورزاده)
- خیلی خوش پر و پاست، تو گرتو نعنا هم راه می‌رود (گلپایگانی)
- خیلی خوش پر و پاست، لب خزینه هم می‌نشیند (تهرانی)
- خیلی خوش پروپنگر است، از دیوار سفیدکاری هم بالا می‌رود (سیرجانی)
- خیلی خوش تن و بدن است، دم خزینه هم معلق می‌زند (کوچه)
- خیلی خوش صداست تو (ی) خزینه هم آواز می‌خواند (شکورزاده)
- خیلی خوشگل است، ابروی فرنگی هم درآورده (فومنی)
- خیلی خوشگل بود، زد و دندان جلویی‌اش هم افتاد (گیلکی)
- خیلی ران تمیزی دارد، روی گوسفند قربانی هم نشسته است (گیلکی)
- خیلی مادرها را بی‌رود (فرزند) کرده (ایزدخواستی)
- خیلی مار از اسفند خوشش می‌آید، در جلوی سوراخش هم می‌روید (آمره‌ای)

- اگر کل دوا می‌دانست به سر خود می‌کرد (مثمر)
- اگر تو طیبی، سر کل خودت طیبی کن (تاجیکی)
- گر اگر طیب بودی، سر خود دوا نمودی (عوام)
- کچل از طیب بودی، سر خود دوا نمودی (عوام)
- کچل اگر دواکن بود، سر خود را دوا می‌کرد (سمنانی/ساوه‌ای)
- کل اگر طیب بودی، سر خود دوا نمودی (دهخدا/ بهمنیاری/شکورزاده/تهرانی/عوام)
- کل باشی، سر کل خوته دوا کنی (تاجیکی)

- سگ جلوی خانه خود، بیشتر از هر جای دیگر واق واق می‌کند (گیلکی)
- سگ میان خانه خود، زور دارد (گیلکی)

- سگ در پیش خانه‌اش درنده است (مازندرانی)
- سگ در خانه‌اش تازی می‌شود (عوام / امثال موزون)
- سگ در خانه صاحبش (خود) شیر است (دهخدا / شکورزاده / عوام / تهرانی / بهمنیاری)
- روباه جلوی خانه‌ی خود عوعو می‌کند (قشقایی)
- سگ جلوی خانه خود، بیشتر از هر جای دیگر واق واق می‌کند (گیلکی)
- سگ جلوی خانه صاحبش چابک است (لری)
- سگ در پلاس صاحبش گرگ است (سیرجانی)
- سگ در خانه صاحبش زبر و زرنگ است (لکی / الیکایی)
- سگ در خانه‌ی صاحبش پارس می‌کند (دهخدا / کوچه / عوام)
- سگ دم پلاس صاحبش چابک است (کرمانی)
- سگ دم خانه‌ی خودش پلنگ است (بختیاری / سمنانی)
- سگ دم در خانه‌ی صاحبش شیر است (قمی)
- سگ نزد خانه‌ی صاحبش شجاع است (شوشتری)
- گربه در خانه‌ی صاحبش شیر است (عوام / خرمی)
- جوجه خروس جلوی خانه خود جنگی می‌شود (زور دارد) (رامسری / گیلکی)

منابع و مأخذ

- آرزین پور، ا.ح، جامعه‌شناسی هنر، تهران، خوارزمی، ج ششم، ۱۳۸۱
- ابریشمی، احمد، فرهنگ نوین گزیده مثل‌های فارسی، تهران، زیور، ۱۳۷۶
- ابریشمی، احمد، مثل‌شناسی و مثل‌نگاری، تهران، زیور، ۱۳۷۶
- امین پور، قیصر، سنت و نوآوری در فرهنگ عامه ایران، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، تهران، سال نهم، ش ۳۲، بهار ۱۳۸۱، ص ۲۳۳-۲۴۸
- امینی، امیرقلی، فرهنگ عوام، دانشگاه اصفهان، ۱۳۵۳-۱۳۵۰
- بهمنیار، احمد، داستان‌نامه بهمنیاری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۱

- حسینی، علی اکبر، *نامه داستان*، به تصحیح رحیم چاووشی اکبری، مستوفی، ۱۳۷۹.
- حمیم، سلیمان، *امثال فارسی انگلیسی*، کتاب فروشی یهودا بروخیم، ۱۳۳۴
- خاوری، محمدجواد، *امثال و حکم مردم هزاره*، انتشارات عرفان، مشهد، ۱۳۸۰
- دبیرسیاقی، سید محمد، *گزیده امثال و حکم دهخدا*، تهران، تیرازه، ۱۳۶۴
- دهخدا، علی اکبر، *امثال و حکم*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱
- دهگان، بهمن، *فرهنگ جامع ضرب‌المثل‌های فارسی*، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۳
- ذوالفقاری، حسن، *داستانهای امثال*، تهران، مازیار، ۱۳۸۴
- زلهایم، رودلف، *امثال کهن عربی*، ترجمه احمد شفیعی‌ها، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱
- شاملو، احمد، *کتاب کوچک*، (۱۱ جلد) انتشارات مازیار، تهران، ۱۳۵۷-۱۳۷۲
- شکورزاده بلوری، ابراهیم، *دوازده هزار مثل فارسی*، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲
- شهری، جعفر، *قند و نمک*، تهران، اسماعیلیان، ۱۳۷۰،
- فاضلوف، ملاجان، *ضرب‌المثل‌های تاجیکی*، دوشنبه، ۱۹۵۴
- هبله‌رودی، محمد علی، *جامع‌التمثیل*، به کوشش صادق کیا، تهران، مطبوعات حسینی، ۱۳۷۶.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پژوهشگاه

شماره ۷